

کایرا کاس
رباب پور عسگر

سار الفاسان



خود لہجہ سے

مجموعہ انتخاب



نشریاز

مقدمه‌ها بر داستان ملکه

این داستان از آن‌هایی بود که برای کشفش دل توی دلم نبود. عاشق امبرلی هستم. به‌عنوان یک مادر، با نوعی حیرت به او نگاه می‌کنم. او زنی جذاب، باهوش، فداکار و زیبا است و باینکه به‌اندازه‌ی کافی غم و اندوه چشیده است، تلاش می‌کند شاد باشد. چطور چنین زن جادویی‌ای عاشق مردی مثل کلار کسن شریو شد؟

راستش دیدن دوره‌ی نوجوانیِ نه تنها امبرلی، بلکه کلار کسن هم بسیار جالب بود. تماشای مستقیم بد اخلاقی‌ها و نگرانی‌های کلار کسن به من فهماند که چطور زمان و ترس به دلایل زیادی می‌توانند شخصیت نهایی فردی را به شرارت نزدیک کنند. دیدن امبرلی، با وجود بی‌محبتی‌هایی که دید و تلاش سختش برای یافتن مهربانی و نیکی در وجود کلار کسن و همچنین مادرش حیرت‌انگیز بود. به‌نظرم امبرلی از صمیم قلبش اعتقاد دارد هیچ‌کس عمداً بدی نمی‌کند و خوبی در وجود هر کسی زنده است و او مدام دنبالش می‌گردد. این ویژگی امبرلی، دلیل موجهی برای لحظات خاصی در رقابت انتخاب خودش است و درک این موضوع را برای ما راحت‌تر می‌کند که علی‌رغم تأیید نکردن همسرش (و تمام اهالی کشور) چرا تا این حد برای پذیرفتن دختری که پسرش به‌عنوان همسر انتخاب می‌کند، اشتیاق دارد.